دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د۷، ش۳ (پیاپی ۳۱)، مرداد و شهریور ۱۳۹۵، صص۶۹-۸۶

نمود در زبان فارسی؛ نگاهی نو بر پایهٔ رویکرد شناختی بسط استعاری و مؤلفه‌های نمودی

مرتضی دستلان[۱]، زینب محمدابراهیمی[۲*]، راضیه مهدی‌بیرقدار[۳]، بلقیس روشن[۴]

۱. دکتری زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
۲. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
۳. استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران
٤. دانشیار زبان‌شناسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه پیام نور ، تهران، ایران

دریافت: ۹۳/۱/۱۸ پذیرش: ۹۳/۶/۸

چکیده

نمود مقوله‌ای دستوری است که پابه‌پای زمان دستوری و وجه در ساختار جمله‌واره ظهور یافته و در کل معنای آن تأثیرگذار است. آثاری که تاکنون در زمینهٔ نمود ارائه شده‌اند، عمدتاً فاقد چارچوب نظری و تقسیم‌بندی صحیح از این مقوله هستند. در این مقاله، ضمن ارائهٔ چارچوب‌های نظری مناسب، به مفهوم‌سازی نمود دستوری و واژگانی می‌پردازیم. در قسمت نمود دستوری، در چارچوب نظریهٔ شناختی دستوری‌شدگی، با بهره‌گیری از رویکرد بسط استعاری هاینه و دیگران و با استناد به مطالعات تاریخی و ذکر مثال‌هایی از فارسی باستان و میانه، نمودهای دستوری زبان فارسی را مفهوم‌سازی می‌کنیم. در قسمت نمود واژگانی، ضمن به‌کارگیری مؤلفه‌های نمودی برگرفته از وندلر(1967) و با رویکرد جدید ذیل به صدر، این مؤلفه‌ها را با هم ترکیب نموده و به پنج نمود موقعیتی در زبان فارسی دست می‌یابیم. از لحاظ نظری نیز پیش‌بینی وجود سه نمود دیگر را می‌نماییم ودر انتها، در مورد تأثیر بافت بر نمود نیز مطالبی را ذکر می‌کنیم. یافتن یک نمود واژگانی جدید، پیش‌بینی وجود سه نمود دیگر و مفهوم‌سازی نمودهای دستوری و واژگانی در زبان فارسی براساس الگوهای شناختی، از جمله نتایج این پژوهش می‌باشد.

واژگان کلیدی: نمود، نظریهٔ دستوری‌شدگی، رویکرد بسط استعاری، مؤلفه‌های نمودی، زبان فارسی.

۱. مقدمه

نمود[۱] مقوله‌ای چندوجهی است که از ابعاد مختلف می‌توان به آن پرداخت و از هر بُعد که به آن نگریسته شود، جلوه‌های خاص و منحصربه‌فردی را می‌توان مشاهده کرد که در سایر ابعاد ممکن است

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: z_mebrahimi@sbu.ac.ir
این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکتری است.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

جلوه‌گر نباشد. با جمع‌بندی تعریف‌هایی که در آثار مختلف ارائه شده است، می‌توان گفت که «نمود»، الگوی تقسیم رخداد فعل در واحد زمان است که بازتاب وضعیت ایستا، تداوم یا جریان، حرکت یا تغییر و یا اتمام عمل فعل از منظر گوینده است.

هدف از انجام این تحقیق، تلاش در جهت مفهوم‌سازی نمود دستوری[۲] در زبان فارسی براساس رویکردهای ارائه‌شده در چارچوب زبان‌شناسی شناختی و همچنین مفهوم‌سازی و تقسیم‌بندی نمود واژگانی[۳] فارسی با ارائهٔ رویکردی جدید از مؤلفه‌های نمودی[۴] و بررسی تأثیر بافت بر نمود جمله‌واره می‌باشد. بر این اساس، این مقاله به دنبال یافتن پاسخ‌هایی برای پرسش‌های زیر است:

الف. آیا براساس رویکردهای مطرح در نظریهٔ دستوری‌شدگی[۵]، می‌توان نمود دستوری زبان فارسی را مفهوم‌سازی کرد؟

ب. آیا با تغییر رویکرد نسبت به مؤلفه‌های نمودی، می‌توان تقسیم‌بندی جدیدی از نمود واژگانی ارائه داد و به انواع دیگری از نمود واژگانی در زبان فارسی دست یافت؟

فرض انجام تحقیق بر این اصل استوار است که براساس رویکرد بسط استعاری[۶]- که در چارچوب نظریهٔ دستوری‌شدگی قرار دارد و در جای خود به‌تفصیل توضیح داده خواهد شد- می‌توان به مفهوم‌سازی نمود دستوری در زبان فارسی پرداخت. همچنین با بهره‌گیری از مؤلفه‌های برگرفته از وندلر (1967) می‌توان به مفهوم‌سازی و تقسیم‌بندی جدیدی از نمود واژگانی در زبان فارسی دست یافت.

روش انجام این تحقیق، توصیفی- تحلیلی و در چارچوب زبان‌شناسی شناختی است. مثال‌های ارائه‌شده در متن مقاله، برگرفته از برنامهٔ اخبار ساعت ۲۱ شبکهٔ اول سیمای جمهوری اسلامی، در دورهٔ زمانی اول تا آخر شهریورماه ۱۳۹۲ می‌باشد. در مواردی نیز که مثال مورد نیاز در نمونه‌های جمع‌آوری‌شده یافت نشد، مثال‌های مناسب توسط نویسندگان طرح گردید و در معرض قضاوت گویشوران بومی گذارده شد و سپس در جایگاه مناسب مورد استفاده قرار گرفت.

۲. پیشینهٔ تحقیق

در این قسمت، با دیدی انتقادی به بررسی چند نمونه از پژوهش‌هایی که در جهت تقسیم‌بندی و مفهوم‌سازی *نمود* در زبان فارسی صورت گرفته است، می‌پردازیم و در پایان با ذکر نقص‌های این آثار، نقاط قوت و نوآوری‌های موجود در مقالهٔ حاضر را نمایان می‌سازیم.

نغزگوی کهن (۱۳۸۹) در مقالهٔ خود به بررسی افعال معین و فرایند *معین‌شدگی*[۷] به‌عنوان جزئی از فرایند دستوری‌شدگی پرداخته است و سپس به بررسی افعال معینی می‌پردازد که مفهوم نمود را به نمایش می‌گذارند و بر همین اساس، مفهوم معین را به انواع *ناقص، کامل، تقریب و آغازی* تقسیم می‌کند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

نکتهٔ قابل توجه در اثر نغزگوی کهن، تقسیم‌بندی نسبتاً کاملی است که او برای مفهوم نمود در نظر گرفته است؛ اما ایراد کار در اینجاست که در بعضی قسمت‌ها مرز بین زمان و نمود را درنوردیده و تمایز مشخصی بین این دو مفهوم دستوری قائل نشده است؛ مثلاً در قسمتی از مقاله، آنجا که فعل «ایستادن» را به‌عنوان یکی از افعال بیانگر نمود کامل معرفی می‌نماید، مطلب ذیل را از خانلری به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند: «در فارسی میانه (پارسیک) این زمان [ماضی نقلی] از مادهٔ ماضی، یعنی صفت مفعولی با صیغهٔ مضارع اخباری فعل «ایستادن» ساخته می‌شود: آمذ ایستید ⟵ آمده است» (نغزگوی کهن، ۱۳۸۹: ۱۰۲). حداقل دو اشکال بر این نقل قول وارد است: اول این‌که خانلری این مطلب را در توضیح چگونگی ساخت زمان ماضی نقلی از فعل «ایستادن» آورده است و این مطلب ربطی به مفهوم *نمود* ندارد؛ دوم این‌که این گونه مثال‌ها مربوط به فارسی میانه است که قرن‌ها از دوران آن می‌گذرد و این نمونه‌ها در فارسی امروز هیچ جایی ندارند؛ به عبارت دیگر، مرز مطالعهٔ درزمانی و هم‌زمانی در اینجا رعایت نشده است.

نخاولی (۱۳۸۹) به بررسی آثاری که به توصیف و طبقه‌بندی نمود فارسی به زبان‌های انگلیسی و فارسی انجام گرفته، پرداخته است و آن‌ها را هم از لحاظ درزمانی و هم‌زمانی و هم از جنبهٔ نحوی و معنایی از یکدیگر متمایز ساخته است. نکتهٔ قابل توجه در اثر وی، تقسیم‌بندی کامل و اشاره به بیشترِ پژوهش‌هایی است که در این زمینه انجام شده است؛ اما اشکال کار در اینجاست که این اثر به‌نوعی مرور تحقیقات سایرین است و نوآوری کمتری در آن به چشم می‌خورد.

مجیدی (۱۳۸۸) در مقالهٔ خود به بررسی جلوه‌ها و کارکردهای *نمود* پرداخته است. او از جنبه‌های واژگانی، صرفی و نحوی انواع نمود را تقسیم‌بندی نموده است. در این اثر نیز تناقضاتی به چشم می‌خورد؛ مثلاً وی نمود واژگانی را به‌عنوان گونه‌ای متفاوت، از نمود فعل مجزا ساخته، اما در ذیل هر مورد، مثال‌هایی را از نمونهٔ افعال فارسی آورده که در عمل هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و همهٔ آن‌ها مفهوم نمود را به یک شکل بیان می‌کنند.

گلفام (۱۳۸۵) از بُعد هم‌زمانی و از حوزهٔ دستوری و معنایی به بررسی نمود در زبان فارسی پرداخته است. وی از لحاظ صوری برای افعال فارسی دو نمود *کامل* و *ناقص* را قائل شده است و معتقد است که منظور از نمود کامل آن است که رخداد فعل به لحاظ زمانی مقیّد باشد و تحقق فعل کامل شود؛ اما به نظر وی منظور از نمود ناقص آن است که تحقق فعل، فرایندی ممتد و نامقید داشته باشد و در محور زمان، گستره‌ای را به خود اختصاص دهد. گلفام معتقد است که اصطلاح *استمراری* نیز می‌تواند برای نمود ناقص به کار رود. نمود استمراری را می‌توان هم با پیشوند «می» که به ریشهٔ گذشتهٔ فعل افزوده می‌شود و هم صورت‌های مختلف فعل «داشتن» به‌عنوان یک نشانگر واژی-نحوی نشان داد. او علاوه بر

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

دو نمود یادشده، از حوزهٔ معنایی نیز به نمود پرداخته است و دو نمود *لحظه‌ای* و *تداومی* را برای افعال فارسی قائل شده است و معتقد است که میان لحظه‌ای‌بودن و کامل‌بودن نمود فعل از یک‌سو و تداومی‌بودن فعل و ناقص‌بودن آن از سوی دیگر هم‌سویی وجود دارد. به عبارت دیگر هرچه مختصهٔ لحظه‌ای‌بودن یک فعل افزایش یابد، مختصهٔ کامل‌بودن آن نیز افزایش می‌یابد و هرچه مختصهٔ تداومی‌بودن آن افزایش یابد، مختصهٔ ناقص‌بودن آن نیز افزایش می‌یابد.

ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۳) در اثر خود که برگرفته از پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد وی می‌باشد، به پژوهش دربارهٔ فعل‌های نمودی در زبان فارسی می‌پردازد. این اثر، آن‌گونه که خود نویسنده اعتقاد دارد، جزء معدود کارهای جدید و مستقلی است که به بررسی مفهوم نمود پرداخته است. او در این اثر به‌طور جامع به انواع تمایزات نمودی پرداخته است و تقسیم‌بندی‌های مختلفی از فعل‌های نمودی ارائه داده است. وی اگرچه در ابتدا به تفاوت نمود واژگانی با نمود دستوری اشاره می‌کند، اما در ادامه، آن‌ها را با هم خلط می‌کند؛ مثلاً در جایی بیان می‌کند که *تکرار کردن نمود تکراری* را نشان می‌دهد، در حالی‌که می‌توانیم آن را نمود ناقص نیز در نظر بگیریم؛ بنابراین می‌بینیم که وی در اینجا نمود واژگانی تکرار را با نمود دستوری ناقص خلط می‌کند و تمایزی بین آن‌ها قائل نمی‌شود.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، آثار فراوانی در زمینهٔ نمود وجود دارد که در جای خود ارزشمند هستند، اما آنچه نویسندگان این مقاله را به تأملی دوباره در مقولهٔ «نمود» واداشت، اشکالاتی است که در بیشتر این آثار به چشم می‌خورد؛ از جمله این‌که تقسیم‌بندی این مقوله به *دستوری* و *واژگانی* به‌درستی رعایت نشده است؛ بنابراین تقسیم‌بندی‌ها چندان مشخص و دقیق نیست؛ چنان‌که در بعضی قسمت‌ها دوباره‌کاری صورت گرفته، درحالی‌که از بعضی قسمت‌های دیگر غفلت گردیده است و مهم‌تر این‌که این آثار فاقد چارچوب نظری مشخص می‌باشند. **در** ادامه، این اشکالات را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

از جملهٔ این اشکالات این است که تقسیم‌بندی اولیهٔ نمود به نمود واژگانی و دستوری در این آثار به‌درستی صورت نگرفته است به همین دلیل مثال‌هایی که برای این دو نوع نمود ارائه شده است، دارای ماهیت یکسانی هستند؛ مثلاً همان‌طور که در بالا اشاره شد، مجیدی (۱۳۸۸) نمود واژگانی را به‌عنوان گونه‌ای متفاوت، از نمود فعل مجزا ساخته است اما در ذیل هر مورد، مثال‌هایی را از نمونهٔ افعال فارسی آورده که در عمل هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند و همهٔ آن‌ها مفهوم نمود را به یک شکل بیان می‌کنند. همچنین این اشکال باعث شده است که خلط مبحث صورت بگیرد و یک نمود خاص هم واژگانی قلمداد شود و هم دستوری؛ مانند

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

آنچه ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۳) انجام داده است و *تکرار کردن* را هم نمود واژگانی تکرار در نظر می‌گیرد و هم نمود دستوری ناقص؛ درصورتی‌که نمود دستوری ناقص به وسیلهٔ فعل کمکی *داشتن* یا پیشوند *می* حاصل می‌شود.

اشکال مهم‌تر این است که این آثار اصولاً دارای یک چارچوب نظری مشخص نیستند و فقط تعدادی از افعال فارسی را بررسی نموده و یک فهرست طولانی از انواع نمود را ارائه داده‌اند؛ مثلاً ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۳) انواع نمودهای آغازی، پایانی، استمراری و تکراری را برمی‌شمرد یا نغزگوی کهن (۱۳۸۹) به انواع نمودهای ناقص، استمراری، عادتی، کامل، تقریب و آغازی اشاره می‌کند یا مجیدی (۱۳۸۸) که فهرست بلندتری را شامل فعل نمودی (مرکب، مرکب آغازی، مرکب پایانی، مرکب استمراری و نمودی جملهٔ مرکب)، واژگانی (لحظه‌ای، تداومی و لحظه‌ای- تداومی)، صرفی (صرفی مستمر و صرفی ملتزم) و نحوی ارائه می‌دهد.

مسئلهٔ دیگر این است که تقریباً همهٔ این آثار از پرداختن به نمود دستوری غفلت ورزیده‌اند و تنها به بررسی نمود واژگانی و تقسیم‌بندی تعدادی افعال واژگانی به گروه‌های مختلف پرداخته‌اند و همین دوباره‌کاری باعث شده است که یک نمود خاص، اسم متفاوتی را در هر اثر داشته باشد؛ مثلاً درحالی‌که ابوالحسنی چیمه (۱۳۸۳) «بگیر» را در جملهٔ *بگیر بخواب*، «نمود آغازی» معرفی می‌کند، مجیدی (۱۳۸۸) آن را *نمود فعل نمودی جملهٔ مرکب* می‌داند و یا «خواستن» را که نغزگوی کهن (۱۳۸۹) در عبارت *میز می‌خواست بیفتد*، «نمود تقریب» به شمار می‌آورد، مجیدی (۱۳۸۸) آن را *نمود صرفی ملتزم* در نظر می‌گیرد.

مشکل دیگری که در این آثار به چشم می‌خورد، این است که در تقسیم‌بندی‌های ارائه‌شده از نمود واژگانی، تنها به مفهوم کلی افعال توجه شده است و به همین دلیل فهرست بلندی از انواع نمود واژگانی شکل گرفته است که با بررسی فعل‌های دیگر زبان، باز هم ممکن است به این فهرست افزوده شود؛ درصورتی‌که اگر این کار در یک چارچوب مشخص (مثلاً چارچوب برگرفته از آرای وندلر) صورت می‌گرفت و به جای توجه به مفهوم کلی افعال به مؤلفه‌های نمودی آن‌ها توجه می‌شد، شاید بیشتر این گروه‌ها با هم ادغام می‌شدند و تقسیم‌بندی، شکل منطقی‌تری به خود می‌گرفت.

با توجه به این اشکالات، اثر حاضر سعی کرده است ضمن تقسیم‌بندی نمود به واژگانی و دستوری، هر دو نوع نمود را براساس چارچوب‌های نظری مشخص بررسی نماید. در این مقاله، نمود دستوری براساس نظریهٔ دستوری‌شدگی و نمود واژگانی براساس الگوی برگرفته از نظریات وندلر بررسی و مفهوم‌سازی می‌شوند.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

۳. مفهوم‌سازی نمود دستوری براساس نظریهٔ شناختی دستوری‌شدگی

منظور از نمود دستوری، نمودی است که به وسیلهٔ فعل‌های معین بر جمله‌واره اعمال می‌شود (Vide. Evans & Green, 2006: 631). از آنجا که این نمود به وسیلهٔ فعل‌های معین ایجاد می‌گردد، پس منطقی است که برای شناخت این نوع نمود، ابتدا نگاهی به فعل‌های معین فارسی بیندازیم:

افعال معین فارسی:
- وجه‌نما[۸]: شدن، توان، باید، خواه
- اولیه[۹]: داشتن، بودن، شدن (Rahimian, 1995: 61- 62).

افعال معین در فارسی به دو گروه فعل‌های معین وجه‌نما و فعل‌های معین اولیه تقسیم می‌شوند. در مورد فعل‌های معین وجه‌نما می‌توان گفت که نقش اصلی این افعال وارد کردن وجهیت در ساختمان جمله‌واره است. این فعل‌ها به همراه یک فعل واژگانی در جمله‌واره ظاهر می‌شوند و وجهیت یا نگرش گویشور نسبت به وقوع فعل یا روی دادن حالتی را نشان می‌دهند. به عبارت دیگر، گوینده یا نویسنده می‌تواند انجام عمل را به‌عنوان تمایل، خواست، احتمال، ضرورت و لزوم، شرط، شک و از این قبیل تلقی کند و بدین‌ترتیب واکنش و نظر خود را نسبت به عمل مزبور در قالب وجهیت و با کمک این افعال ابراز کند (Vide. Kolodeznev. 1999: 146). از میان فعل‌های معین اولیه، فعل «شدن» نشان‌دهندهٔ *جهت* است و در تبدیل جمله‌واره‌های معلوم به مجهول نقش دارد که موضوع بحث ما نیست. اما دو فعل دیگر بیانگر نمود و بهتر بگوییم نمود دستوری در جمله‌واره‌ها هستند. فعل «داشتن» (چه در زمان حال، چه گذشته) هنگامی‌که به‌عنوان فعل معین اولیه در جمله‌واره‌ها به کار می‌رود، نشان‌دهندهٔ عملی است که دارای استمرار و تداوم است؛ بنابراین فعل «داشتن» همراه با پیشوند «می–» برای بیان *نمود مستمر*[۱۰] در زبان فارسی به کار می‌رود. فعل‌های معین «بودن» و «است» با تمام اشکال صرفی خود چه در زمان حال و چه در زمان گذشته، نشان‌دهندهٔ عملی هستند که وقوع آن کامل شده و به پایان رسیده است؛ بنابراین از این نمود با عنوان *نمود کامل*[۱۱] یاد می‌شود. این فعل‌ها به‌ترتیب در ساخت‌های ماضی بعید و ماضی نقلی نمود پیدا می‌کنند. فعل «بودن» در ساخت‌های ماضی بعید به‌صورت یک تکواژ مستقل[۱۲] به کار می رود، اما فعل «است» در ساخت‌های ماضی نقلی به‌صورت واژه‌بست[۱۳] درمی‌آید. بنابراین، هم‌سو با گلفام (نک. ۱۳۸۵: ۷۲) و برخلاف مشکوةالدینی (نک. ۱۳۷۹: ۸۷–۸۹) – که سه نمود دستوری ساده، استمراری و کامل برای زبان فارسی قائل است– می‌بینیم که زبان فارسی دارای دو نمود دستوری مستمر و کامل می‌باشد. در ادامه به مفهوم‌سازی این دو نمود در چارچوب یکی از نظریات مطرح در حوزهٔ زبان‌شناسی شناختی می‌پردازیم.

یکی از چارچوب‌هایی که زبان‌شناسی شناختی در اختیار پژوهشگران این عرصه قرار داده است،

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

«دستوری‌شدگی» است. دستوری‌شدگی فرایندی است که طی آن کلمات واژگانی دارای نقش دستوری می‌شوند یا عناصر دستوری، نقش‌های دستوری بیشتری را به خود می‌گیرند (Vide. Evans & Green, 2006: 708). اگرچه اصطلاح دستوری‌شدگی، تغییرات دستوری را به ذهن متبادر می‌سازد، اما واقعیت این است که تغییرات حاصل از دستوری‌شدگی شامل تغییرات هم‌زمان آوایی، معنایی و دستوری می‌شود. فرایند دستوری‌شدگی مانند بسیاری از تغییرات زبانی، یک‌طرفه[۱۴] است؛ بدین معنی که تغییرات از عناصر واژگانی به سوی عناصر دستوری است و نه برعکس. از بین سه نظریهٔ عمدهٔ[۱۵] مطرح در فرایند دستوری‌شدگی، رویکرد «بسط استعاری» با اقبال بیشتری از سوی زبان‌شناسان مواجه شده است. در این رویکرد، هاینه و دیگران معتقدند که برای ایجاد یک خوانش جدید از مفاهیم دستوری، گویشوران، حوزه‌های انتزاعی شناخت را براساس حوزه‌های ملموس، مفهوم‌سازی می‌کنند. در این رویکرد، مفاهیم مبدأ، عینی و ملموس و مفاهیم مقصد، انتزاعی هستند. در اینجا مفاهیم انتزاعی براساس مفاهیم عینی و ملموس مفهوم‌سازی می‌شوند و همین باعث بسط استعاری از حوزه‌های عینی به حوزه‌های انتزاعی می‌شود. در این رویکرد، هاینه و دیگران (Vide. Heine & et.al, 1991: 48) یک الگوی سلسله‌مراتبی و پیوستاری را ارائه داده‌اند که در آن مفاهیم عینی و ملموس در سمت راست و مفاهیم انتزاعی‌تر در سمت چپ واقع شده‌اند:

۱. شخص[۱۶] ← شیء[۱۷] ← فعالیت[۱۸](فرایند[۱۹]) ← فضا[۲۰] ← (مالکیت)[۲۱] ← زمان[۲۲] ← کیفیت[۲۳]

در این الگو، برای مفهوم‌سازی و ساختارمند کردن استعاری مفاهیم انتزاعی واقع در سمت چپ، از مفاهیم عینی‌تر سمت راست استفاده می‌شود. طبق این الگو، خصوصیت یک‌طرفه بودن دستوری‌شدگی نیز حفظ می‌شود؛ چون حرکت صرفاً از راست به چپ است. همان‌طورکه می‌دانیم استعاره بین حوزه‌ها فعالیت می‌کند و مفاهیم انتزاعی را بر اساس مفاهیم عینی مفهوم‌سازی می‌کند. در فرایند دستوری‌شدگی نیز به همان ترتیب که عناصر واژگانی، ویژگی‌های واژگانی و قاموسی خود را از دست می‌دهند و نقش‌های دستوری پیدا می‌کنند، مفاهیم انتزاعی و به تبع آن، حوزهٔ استعاری آن‌ها نیز توسعه پیدا می‌کند؛ مانند عبارت *be going to* در زبان انگلیسی که طبق استعارهٔ «زمان، فضاست[۲۴]»، بسط استعاری یافته و مفهوم فیزیکی حرکت در محیط به مفهوم انتزاعی حرکت روی خط زمان تبدیل شده و برای بیان زمان آینده کاربرد یافته است:

2. I am going to school (Allative[25])
3. I am going to buy a new dictionary in the book fair (future)

رضایی و نیسانی (۱۳۹٤) معتقدند که افعال کمکی زبان فارسی نیز از راه دستوری‌شدن واژگان زبان حاصل آمده‌اند و این فرایند یک رویداد تصادفی نیست، بلکه از یک الگوی رده‌شناختی تبعیت می‌کند که در زبان‌های دیگر جهان نیز یافت می‌شود.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

با توجه به مطالب بالا و با نگاهی به مطالعات درزمانی صورت‌گرفته دربارهٔ زبان فارسی، اعتقاد بر این است که می‌توان فعل «داشتن» را که یکی از فعل‌های معین اولیه است و برای ایجاد نمود مستمر در جملات فارسی به کار می‌رود، براساس رویکرد بسط استعاری مفهوم‌سازی نمود. ابوالقاسمی (نک. ۱۳۷۵: ۱۷۸) معتقد است که در فارسی باستان ریشهٔ «دار» در معنی «سکونت گزیدن» به کار رفته است و کنت نیز ریشهٔ فعلیِ «دار» در فارسی باستان را به *dwell* به معنی «سکونت گزیدن» و *hold* به معنی «نگه داشتن» ترجمه می‌کند (Vide. Kent, 1953: 189):

thâti darayawahush xshâyathyah imat xshaçam tyat adam dârayami.
Saith Darius the king: This is the kingdom which I hold.

می‌گوید داریوش‌شاه: این شهریاری است که من از آن نگهداری می‌کنم (*Ibid*: 136).

در طی دوره‌های بعدی، این فعل بعضی از مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهد و از حالت یک فعل کاملاً واژگانی با معانی بالا، تبدیل به فعلی می‌شود برای بیان «مالکیت داشتن»[۲۶]:

karm xvtây haftân buxt haft pus dâsht.

کرم‌خدای هفتان‌بخت، هفت پسر داشت (فره‌وشی، ۱۳۷۸: ٦١).

در دوره‌های متأخر، این فعل باز هم انتزاعی‌تر می‌شود و با از دست دادن بعضی خصوصیات معنایی، به‌طور همزمان هم برای بیان مالکیت و هم برای ایجاد نمود مستمر در جملات به کار می‌رود که این نیز خود نمونه‌ای از «لایه‌بندی[۲۷]» است؛ بدین معنی که یک عنصر به‌طور هم‌زمان برای بیان مفاهیم متعدد به کار می‌رود.

با نیم‌نگاهی به الگوی ۱ (که برشی از آن در ٤ آمده است) می‌بینیم که دو استعاره در این فرایند تدریجی دستوری‌شدگی دخیل بوده است که به‌ترتیب و به تعبیر هاینه و دیگران، استعاره‌های «فضا به مالکیت[۲۸]» و «مالکیت به زمان[۲۹]» می‌باشند:

٤. ٤. .... فضا ← مالکیت ← زمان .....

«دار» به معنی سکونت ← «دار» بیانگر مالکیت ← «دار» بیانگر نمود

باید توجه داشت که در اینجا منظور از زمان، زمان دستوری[۳۰] نیست، بلکه زمان، مفهومی فراگیر است که مقوله‌های زمان دستوری و نمود را دربرمی‌گیرد.

از رهگذر این فرایندهای استعاری که تغییر حوزه‌های مفهومی را به دنبال دارند، می‌توان تغییر در مؤلفه‌های درون حوزه‌ها را نیز شاهد بود. به این دو جمله دقت کنید:

٥. ما در شمال، سالیانه، ۲۰۰ روزِ بارانی داریم.

٦. داریم به شمال می‌رویم.

در جملهٔ ٥، فعل *داشتن* در مفهوم مالکیت، دارای «نقطهٔ ارجاع مکانی[۳۱]» است و اشاره به مکانی دارد

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

که فاعل جملهٔ (ما) در آن زندگی می‌کند و همچنین دارای «نقطهٔ ربط بالقوه[۳۲]» است؛ بدین معنی که اگرچه بیشتر روزهای سال در شمال، هوا بارانی است، ولی ممکن است در آن روزی که این جمله بیان شده است، هوا کاملاً صاف و آفتابی باشد. اما در جملهٔ ٦ فعل *داشتن*، یک فعل کمکی است با «نقطهٔ ارجاع زمانی[۳۳]» که اشاره به اکنون دارد. همچنین دارای «نقطهٔ ربط بالفعل[۳٤]» است و به عملی که هم‌اکنون در حال وقوع است ربط پیدا می‌کند. پس می‌بینیم که در حین تغییر حوزه‌ها از عینی به انتزاعی، مؤلفه‌های درون حوزه‌ها نیز انتزاعی‌تر می‌شوند و مؤلفه‌ای که دلالت بر *مکان* دارد (نقطهٔ ارجاع مکانی) به مؤلفه‌ای که دلالت بر زمان دارد (نقطهٔ ارجاع زمانی) تبدیل می‌شود.

در مورد فعل *بودن*، ناتل خانلری معتقد است که این فعل دو ریشه دارد: یکی «بَو» به معنی «شدن و بودن» که صیغهٔ ماضی فعل از آن می‌آید و دیگری «اَه» که شناسه‌های «اَم، ای، است و...» از آن مشتق شده‌اند و در صیغه‌های مضارع به‌صورت «هستم، هستی، هست و...» به کار می‌روند (نک. خانلری، ۱۳٦٦: ۲/ ۹۲). وی همچنین یادآوری می‌کند که در بسیاری از متون دورهٔ نخستین زبان فارسی دری، به جای صورت امروزی صیغه‌های مضارع از فعل «بودن» (ام، ای، است و...)، صورت‌های «بُوَم، بُوی، بُود و...» به کار می‌رفته که از بین این‌ها صیغهٔ سوم شخص مفرد، رواج بیشتری داشته است؛ مانند این جمله: «علم بی‌افادت چون درخت بی‌ثمر بُود» (نک. همان: ۲۸۳). مشکور نیز معتقد است که فعل *بودن* از افعال ناقص زبان فارسی است که در حالت‌های زمانی مختلف، تصریف‌های متفاوتی داشته است؛ مانند ماضی: «بودم، بودی، ... »، مضارع: «بُوم، بُوی، ...»، فعل نفی: «نَبوَد»، فعل دعا: «باد، مباد» (نک. مشکور، ۱۳۵۰: ۱۰۸).

در مورد فعل *است*، همان‌طور که در بالا نیز گفتیم، نظر ناتل خانلری این است که این فعل از یکی از ریشه‌های فعل *بودن* مشتق شده است. اما اگر به ریشه‌شناسی این فعل نگاه کنیم می‌بینیم که این فعل در کلماتی مانند «هسته» و «هستی» به معنی «وجود داشتن» ریشه دارد. از طرفی در متون اولیهٔ فارسی باستان نیز اثری از این فعل وجود ندارد و جملاتِ به‌اصطلاح اسنادی، بدون فعل به کار می‌رفته‌اند:

baga: vazraka: Auramazd[35]*:*

اهورامزدا بزرگ خدا

اهورامزدا خدای بزرگ است (باقری، ۱۳۷۳: ۱۲).

بنابراین باقری نیز معتقد است:

> در زبان فارسی، اغلب ماده‌های ماضی و مضارع فعلها از یک ریشه واحد گرفته می‌شوند. ولی در مواردی نادر ماده‌های ماضی و مضارع دو ریشه متفاوت دارند و هر کدام از یک ریشه مشتق شده‌اند. مانند: «آمدن»، «دیدن» و «بودن» (باقری،۱۳۷۳:۱۹۷).

بر این مبنا می‌توان گفت که فعل *است* دارای ریشه‌ای متفاوت است که از ریشهٔ کلمات «هسته» و «هستی» مشتق شده است و در ابتدا صرفاً فعلی واژگانی بوده در معنی «وجود داشتن» که به‌تدریج در

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

دوره‌های میانه و تحت تأثیر فرایند دستوری‌شدگی، برای بیان نمود کامل نیز از آن استفاده شده است:

۷. شنیدستم که شهبازی کهنسال/ کبوتر بچه‌ای را کرد دنبال

۸. آن شنیدستی که در اقصای غور/ بارسالاری بیفتاد از ستور

با گذشت زمان و با نزدیک شدن به دوران متأخر، فرایند دستوری‌شدگی باز هم ادامه یافته است و فعل «است» که اکنون دارای نقش دستوری گردیده است، تبدیل به یک واژه‌بست (ام، ای، و...) شده است.

اگر از بُعد هم‌زمانی نیز به فعل‌های «بودن» و «است» نگاه کنیم، می‌بینیم که در فارسی امروز نیز این فعل‌ها در حالت واژگانی دارای معنی «وجود داشتن» هستند و در عین حال برای بیان نمود کامل هم مورد استفاده قرار می‌گیرند که این نیز نمونه‌ای از لایه‌بندی است. پس در اینجا نیز دستوری‌شدگی در بستر رویکرد «بسط استعاری» اتفاق افتاده است. اگر به الگوی ۱ (که برشی از آن در شمارهٔ ۹ نشان داده شده است) و استعارهٔ «زمان، فضاست» توجهی دوباره داشته باشیم، می‌بینیم که این دو فعل که در حالت واژگانی، مفهوم مکانی دارند و به معنی وجود فاعل جمله در مکانی خاص هستند، تبدیل به فعلی معین برای بیان نمود که جلوه‌ای از زمان است، شده‌اند:

۹. ..... فضا ⟵ زمان .....

«است و بودن» به معنی وجود داشتن ⟵ «است و بودن» بیانگر نمود»

پس دیدیم که با رویکرد بسط استعاری هاینه و دیگران می‌توان نمود دستوری را که به وسیلهٔ فعل‌های معین در جمله ایجاد می‌شود، مفهوم‌سازی نمود.

۴. مفهوم‌سازی نمود واژگانی براساس مؤلفه‌های نمودی

نمود واژگانی، نمودی است که مستتر در معنای واژه‌هایی خاص است. مهم‌ترین و متداول‌ترین واژه‌هایی که دارای نمود ذاتی هستند و به عبارت دیگر، نمود در معنای آن‌ها مستتر است، فعل‌ها و قیدهای یک زبان هستند و این قسمت به بررسی این افعال و تاحدودی قیدها و همچنین انواع نمودهایی که از رهگذر این افعال و قیود در جمله‌واره ایجاد می‌شوند، می‌پردازد. گفتنی است به نمود واژگانی که به وسیلهٔ فعل‌های واژگانی در جمله‌واره ایجاد می‌شود، اصطلاحاً نمود موقعیتی[۳۶] می‌گویند (Vide. Evans & Green, 2006: 631).

در این قسمت، براساس سه مؤلفهٔ نمودی «ایستا[۳۷]/ پویا[۳۸]»، «تداومی[۳۹]/ لحظه‌ای[۴۰]» و «غایی[۴۱]/ غیر غایی[۴۲]» که برگرفته از[۴۳] نظریات وندلر (۱۹۶۷) است، نمود موقعیتی افعال واژگانی تعیین می‌گردد. نکتهٔ قابل توجه این‌که در آثاری که تاکنون به بررسی نمود واژگانی با کمک این مؤلفه‌ها در زبان انگلیسی (Vide. Evans & Green, 2006: 631- 637) و فارسی (Vide. Taleghani, 2008: 34-49)

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

پرداخته‌اند، از روش صدر به ذیل[۴۴] استفاده شده است؛ بدین معنی که افعال مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا مشخص شود که هر فعل دارای کدام وجه از هر مؤلفه می‌باشد؛ اما در اینجا با تغییر رویکرد و با استفاده از روش ذیل به صدر[۴۵]، وجوه مختلف این مؤلفه‌ها با هم ترکیب می‌شوند و سپس در جست‌وجوی مصداق‌هایی برای هر کدام از این ترکیب‌ها، افعال زبان فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرند. این تغییر رویکرد باعث می‌شود که دید کلی‌تر و جامع‌تری نسبت به مقولهٔ نمود واژگانی حاصل گردد. با توجه به این‌که هر کدام از این سه مؤلفه دو وجه متمایز دارند، بنابراین هشت نمود موقعیتی را در اختیار می‌گذارند که چهار مورد آن در آثار دیگران (Vide. Vendler, 1967: 97-121) ذکر شده است و هدف این مقاله بررسی موارد دیگر است، اما برای کامل شدن بحث، اشارهٔ گذرایی به آن چهار مورد نیز خواهد شد:

الف- ترکیب مؤلفه‌های ایستایی، تداوم و غیر غایی بودن در فعل‌هایی مثل «شبیه بودن» یا «دانستن» متبلور می‌گردد. این فعل‌ها که نشان‌دهندهٔ «حالت[۴۶]» هستند، بیانگر رویدادها یا حالاتی هستند که در طول زمان ثابت می‌مانند، در مدت زمان طولانی ادامه می‌یابند و دارای یک پایان ذاتی که جزئی از معنای فعل باشد، نیستند:

۱۰. علی بسیار به پدرش شبیه است.

ب- فعل‌هایی مثل «رشد کردن» و «خوردن» دارای خصوصیات پویایی، تداوم و غیر غایی بودن هستند. این فعل‌ها نشان‌دهندهٔ یک عمل یا تغییر ذاتی هستند، در یک بستر زمانی کم‌وبیش طولانی روی می‌دهند و پایان یافتن، جزئی از معنای ذاتی آن‌ها نیست. این‌گونه فعل‌ها دارای نمود موقعیتی «فعالیت[۴۷]» هستند:

۱۱. این گیاه در طول یکسال حدود پنجاه سانتیمتر رشد می‌کند.

ج- گونهٔ دیگر، فعل‌هایی هستند نظیر «مردن» یا «رسیدن» که پویا، لحظه‌ای و غایی هستند. این فعل‌ها در معنی خود دارای یک تغییر ذاتی هستند؛ به محض شروع شدن به پایان می‌رسند و دارای یک پایان ماهوی هستند. این نوع فعل‌ها دارای نمود موقعیتی «دستاورد[۴۸]» هستند:

۱۲. قطار رأس ساعت هفت به ایستگاه رسید.

د- با ترکیب مؤلفه‌های پویایی، تداوم و غایی بودن، فعل‌هایی حاصل می‌شوند که نشان‌دهندهٔ اَعمال یا تغییراتی هستند که در یک بستر زمانی نسبتاً طولانی برای رسیدن به نقطه‌ای یا هدفی خاص صورت می‌گیرند. این فعل‌ها که نشان‌دهندهٔ نمود موقعیتی «تحقق عمل[۴۹]» هستند، غالباً از نوع فعل‌های مرکب هستند؛ نظیر «به بار نشستن»، «به نتیجه رسیدن» و «به بلوغ رسیدن»:

۱۳. هر انسانی پس از طی دوران نوزادی، کودکی و نوجوانی به بلوغ می‌رسد.

ه- همان‌طورکه در ابتدای این بخش گفتیم، این تغییر رویکرد و استفاده از روش ذیل به صدر، باعث

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

به وجود آمدن دید کلی‌تر و پیش‌بینی وجود نمودهای موقعیتی دیگر می‌شود. همین مسئله منجر به یافتن یک نمود موقعیتی جدید در زبان فارسی شد و باعث گردید تعداد نمودهای موقعیتی که در آثار گذشته، چهار مورد معرفی می‌شدند به پنج مورد افزایش یابد که اکنون به توضیح نمود موقعیتی پنجم می‌پردازیم.

هرچند ترکیب مؤلفهٔ لحظه‌ای بودن با مؤلفهٔ غیر غایی بودن از لحاظ منطقی عجیب به نظر می‌رسد، اما ترکیب این دو با مؤلفهٔ پویایی، انسان را به فعل‌هایی در زبان فارسی رهنمون می‌شود که نشان‌دهندهٔ شروع عمل هستند. اگرچه شروع یک عمل در لحظه‌ای به وقوع می‌پیوندد، اما خود عمل در یک بستر زمانی به وقوع خود ادامه می‌دهد؛ بنابراین فعل‌های متناظر با این اعمال، در عین پویا بودن و لحظه‌ای بودن، غایی نیستند:

۱۴. اوایل شب بود که باران شروع شد.

در مثال بالا می‌بینیم که بارش باران در لحظه‌ای شروع می‌شود اما به پایان رسیدن آن در ذات فعل مستتر نیست و فعل به هیچ وجه دارای یک پایان ماهوی نیست. هرچند فعل‌هایی که دارای این ویژگی هستند، در آثار افرادی نظیر ابوالحسنی چیمه (نک. ۱۳۸۳: ۵)، مجیدی (نک. ۱۳۸۸: ۱۴۹) و نغزگوی کهن (نک. ۱۳۸۹: ۹۴) با عنوان فعل‌های دارای نمود آغازی یاد می‌شوند، اما این فعل‌ها در این آثار، به‌عنوان فعل‌های دارای نمود موقعیتی در نظر گرفته نمی‌شوند و به مؤلفه‌های موقعیتی آن‌ها اشاره نمی‌شود، بلکه به معنای کلی فعل که شروع کردن است، توجه می‌شود. اگرچه ما در اینجا از منظری متفاوت به این مسئله نگریسته‌ایم، با این حال این نام را حفظ نموده و این‌گونه موقعیتی را نمود «آغاز عمل[۵]» می‌نامیم.

از سه گونهٔ موقعیتی باقی‌مانده، در دو حالت، ترکیب ایستا بودن و لحظه‌ای بودن، و در یک حالت، ترکیب ایستا بودن و غایی بودن وجود دارد. هرچند که از لحاظ منطقی مؤلفهٔ ایستا بودن با مؤلفه‌های لحظه‌ای بودن و غایی بودن به‌سختی قابل جمع است و به‌ندرت می‌توان فعلی را یافت که در عین ایستا بودن دارای مؤلفه‌های لحظه‌ای یا غایی بودن نیز باشد، اما زبان، منطق و قواعد خاص خود را دارد و ممکن است با مطالعات تاریخی و رده‌شناختی بتوان فعل‌هایی را یافت که در این گونه‌های موقعیتی جای گیرند؛ بنابراین تا آن زمان جای این گونه‌ها را خالی می‌گذاریم.

آنچه در این قسمت گفتیم را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

جدول۱ گونه‌های نمود موقعیتی در زبان فارسی و مؤلفه‌های نمودی تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها
Table1 Different varieties of situational aspects in Persian and their aspectual features

گونهٔ نمود موقعیتی	غایی/ غیر غایی	لحظه‌ای/ تداومی	ایستا/ پویا
حالت	غیر غایی	تداومی	ایستا
فعالیت	غیر غایی	تداومی	پویا
دستاورد	غایی	لحظه‌ای	پویا
تحقق عمل	غایی	تداومی	پویا
آغاز عمل	غیر غایی	لحظه‌ای	پویا
؟	غایی	لحظه‌ای	ایستا
؟	غیر غایی	لحظه‌ای	ایستا
؟	غایی	تداومی	ایستا

در آثار افرادی نظیر نخاولی (۱۳۸۹) و مجیدی (۱۳۸۸) به نمونه‌هایی از نمود نظیر نمودهای «عادتی[۵۱]»، «مکرر[۵۲]» و «منقطع[۵۳]» تحت عنوان نمودهای فعل واژگانی و یا حتی نمود نحوی برمی‌خوریم. اگرچه این نمودها واژگانی هستند اما آنچه این نمودها را به جمله وارد می‌کند، قید جمله است نه فعل آن. به این مثال‌ها از مجیدی دقت کنید:

«ما همیشه برنج می‌خوریم. [نمود عادتی]

من هر روز روی این صندلی می‌نشینم. [نمود مکرر]

من ساعت ده با شما تماس می‌گیرم (برای یک‌بار) [نمود منقطع]» (مجیدی، ۱۳۸۸: ۱۵۶– ۱۵۷)

همان‌طورکه می‌بینیم این نمودها از طریق قیدهای «همیشه»، «هر روز» و «ساعت ده» به جمله‌ها وارد شده‌اند و فعل‌های حاضر در جملات نقشی در ایجاد این نمودها ندارند. بنابراین این نمودها، نمودهای واژگانی قیدی هستند.

۵. تأثیر بافت در تعیین نمود

با وجود همهٔ تقسیم‌بندی‌هایی که در دو بخش قبلی انجام شد، باید این نکتهٔ مهم را نیز مورد نظر داشت که شاید هیچ‌کدام از عناصر ذکرشده (فعل‌های کمکی اولیه، فعل‌های واژگانی، قیدها) نتوانند به‌تنهایی نمود یک جمله‌واره را به نحو مطلوب نشان دهند. درواقع نمود یک جمله‌واره حاصل بر هم کنش این عناصر در یک بافت مناسب است. به دو مکالمهٔ زیر توجه کنید:

۱۵. الف: کجا داری می‌ری؟ ب: به باشگاه می‌رم.

۱۶. الف: اوقات فراغت خودت رو چطور می‌گذرونی؟ ب: به باشگاه می‌رم.

اگرچه در هر دو این مکالمه‌ها جواب‌ها کاملاً یکسان است، اما پُر واضح است که دو معنای متفاوت

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

را به ذهن متبادر می‌سازند. این تمایزِ معنی ناشی از تفاوتی است که بافت دو مکالمه در نمود جملات ایجاد کرده است. در ۱۵، عبارت «به باشگاه می‌رم» دارای نمود مستمر و نشان‌دهندهٔ عملی است که هم‌اکنون در حال انجام است. اما در ۱۶، همین عبارت بیانگر عملی است که به‌طور متناوب در زمان‌های مختلف انجام می‌شود؛ گرچه ممکن است در لحظهٔ گفت‌وگو چنین عملی صورت نگیرد. پس می‌بینیم بافتی که در آن، گفت‌وگو صورت می‌گیرد، نقش بسزایی در تعیین نمود جمله‌واره دارد.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله، ضمن تقسیم‌بندی نمود به دستوری و واژگانی، سعی کردیم هر کدام را در چارچوب‌های نظری مناسب مفهوم‌سازی کنیم. در قسمت نمود دستوری، در چارچوب نظریهٔ شناختی دستوری‌شدگی و با بهره‌گیری از رویکرد بسط استعاری هاینه و دیگران (1991) و با استناد به مطالعات تاریخی و ذکر مثال‌هایی از فارسی باستان و میانه، نمود دستوری زبان فارسی را مفهوم‌سازی نمودیم. در قسمت نمود واژگانی، ضمن بهره‌گیری از مؤلفه‌های موقعیتی برگرفته از آرای وندلر (1967) و با رویکرد «ذیل به صدر»، این مؤلفه‌ها را با هم ترکیب نموده و به پنج نمود موقعیتی در زبان فارسی دست یافتیم و از لحاظ نظری پیش‌بینی وجود سه نمود دیگر را نیز نمودیم. مفهوم‌سازی نمودهای دستوری و واژگانی براساس چارچوب‌های نظری مطرح در زبان‌شناسی شناختی، ابداع رویکرد جدیدی در استفاده از مؤلفه‌های نمودی، یافتن یک نمود موقعیتی جدید در زبان فارسی از جمله نکات جدید در این مقاله می‌باشد.

گفتنی است با توجه بیشتر به نقش بافت در مفهوم‌سازی نمود و همچنین بررسی بیشتر مؤلفه‌های نمودی برگرفته از وندلر و انجام مطالعات عمیق‌تر و دقیق‌تر تاریخی و رده‌شناختی می‌توان به نتایج مهم‌تر و جدیدتری از بررسی نمود در زبان فارسی دست یافت.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. aspect
2. grammatical aspect
3. lexical aspect
4. aspectual features
5. grammaticalization
6. metaphorical extension approach
7. auxiliation
8. modal auxiliaries
9. primary auxiliaries
10. progressive aspect
11. perfect aspect

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

12. free morpheme
13. bound morpheme
14. unidirectional

۱۵. سه نظریهٔ عمده در فرایند دستوری‌شدگی مطرح است: «رویکرد بسط استعاری» که هاینه، کلاودی و هونه‌میر آن را ارائه داده‌اند؛ «نظریهٔ استنباط مدعو» که تراگو و داشر آن را مطرح نموده‌اند و «رویکرد ذهنی‌سازی» که توسط لانگکر ارائه گردیده است (Vide. Evans & Green, 2006: 713-732).

16. person
17. object
18. activity
19. process
20. space
21. possession
22. time
23. quality
24. Time is space.

۲۵. *allative* یکی از حالت‌های دستوری است که در زبان فارسی به آن حالت *به‌ای* یا *مفعول‌الیه* اطلاق می‌گردد و علاوه بر معنای «به سمت، به سوی» به معنی «نزد چیزی بودن» نیز می‌باشد (نک. مصطفوی گرو، ۱۳۸۸: ١٤) در مثال ۲، از آنجا که عبارت be going to مفهوم حرکت به سوی یک مکان را دارد، برای متمایز ساختن آن از مفهوم دیگر این عبارت در مثال ۳ که بیانگر زمان آینده است، از اصطلاح *allative* استفاده شده است.

۲٦. قائل بودن به این‌که فعل *داشتن* در مفهوم مالکیت، دستوری‌تر یا انتزاعی‌تر از *داشتن* در مفهوم «نگهداری کردن» است، براساس الگوی سلسله‌مراتبی هاینه و دیگران می‌باشد (Vide. Heine & et.al, 1991: 48) که در شمارهٔ ۱۱ نمایش داده شده است. هاینه مالکیت را حوزهٔ انتزاعی مفهوم‌سازی بشر می‌داند که در آن عبارات خاص تملک بر چیزی داشتن از حوزه‌های عینی‌تر مشتق می‌شوند. این حوزه‌ها به تجربیات پایه‌ای مثل آنچه شخص انجام می‌دهد (کنش) مربوط می‌شود. هاینه هریک از این تجربیات پایه‌ای را یک «طرح‌واره» (schema) می‌نامد؛ به‌عنوان مثال در «طرح‌وارهٔ کنش»، فعلی چون *گرفتن* برای بیان مالکیت به کار می‌رود (Vide. Heine, 1997: 45). گیون این تحول را حاصل «شست‌وشوی معنایی» (semantic bleaching) افعال ملکی- کنشی‌ای مثل *گرفتن* می‌داند که طی آن معنای «انجام کنشی برای مالکیت داشتن» شسته می‌شود و تنها، نتیجهٔ تلویحی آن که «مالکیت داشتن» است برجا می‌ماند (Vide. *Ibid*: 47). لمان نیز به این مطلب اشاره می‌کند که فعل انگلیسی *have* و آلمانی *haben* از صورت اولیه‌ای با معنی «تصرف کردن و قاپیدن» مشتق شده‌اند؛ بر این اساس او نتیجه می‌گیرد که مالکیت گزاره‌ای (مالکیتی که با استفاده از فعل بیان می‌شود) حاصل دستوری‌شدن سایر عناصر واژگانی است (Vide. Lehman, 1995: 26).

27. layering
28. space-to-possession
29. possession-to-time
30. tense
31. spatial reference point
32. potential relevance
33. temporal reference point

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

34. current relevance

۳۵. عبارت آغازین کتیبهٔ داریوش در نقش رستم.

36. situation aspect
37. stative
38. dynamic
39. durative
40. punctual
41. telic
42. atelic

۴۳. وندلر در بخش چهارم کتاب خود با عنوان *Verbs and Times* به‌صراحت چهار نمود موقعیتی *حالت، فعالیت، دستاورد و تحقق عمل* را برمی‌شمرد و در توضیح این گونه‌های موقعیتی به‌طور تلویحی به مؤلفه‌های تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها نیز اشاره می‌کند (Vide. Vendler, 1967: 97-121)، اما عناوین متداول این مؤلفه‌ها در آثار افراد دیگری نظیر کامری (1976) ذکر گردیده است. در متن مقاله عبارت «برگرفته از» به معنی نقل قول مستقیم از وندلر نیست، بلکه بدین معنی است که این اصطلاحات تحت تأثیر اثر وی ابداع گردیده‌اند.

44. top-down
45. bottom-up
46. state
47. activity
48. achievement
49. accomplishment
50. ingressive
51. habitual
52. iterative
53. severance

۸. منابع

- ابوالحسنی چیمه، زهرا (۱۳۸۳). «پژوهشی در فعل‌های نمودی در زبان فارسی». ***مجموعه مقاله‌های ششمین کنفرانس زبان‌شناسی***. دانشکدهٔ ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبایی. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). ***دستور تاریخی زبان فارسی***. تهران: سمت.
- باقری، مهری (۱۳۷۳). ***تاریخ زبان فارسی***. تهران: قطره.
- رضایی، والی و مژگان نیسانی (۱۳۹٤). «بررسی رده‌شناختی افعال کمکی در زبان فارسی». مجلهٔ ***جستارهای زبانی*** د ٦. ش ٥ (پیاپی ٢٦). صص ۱۹۱-۲۱۳.
- فره‌وشی، بهرام (۱۳۷۸). ***کارنامهٔ اردشیر بابکان***. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- گلفام، ارسلان (۱۳۸۵). ***اصول دستور زبان***. تهران: سمت.
- مجیدی، مریم (۱۳۸۸). «جلوه‌ها و کارکردهای نمود در زبان فارسی». فصلنامهٔ علمی پژوهشی

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

پژوهش زبان و ادبیات فارسی. ش ۱۵. صص ۱٤٥-۱٥۸.

- مشکور، محمدجواد (۱۳٥۰). ***دستورنامه در صرف و نحو زبان فارسی***. تهران: مؤسسهٔ مطبوعاتی شرق.
- مشکوةالدینی، مهدی (۱۳۷۹). ***دستور زبان فارسی بر پایهٔ نظریهٔ گشتاری***. چ ٤. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- مصطفوی گرو، حسین (۱۳۸۸). «آشنایی با دستور گویش ایرونی». فصلنامهٔ ***زبان و ادب پارسی***. ش ۳۹. صص ۹- ۳۰.
- ناتل خانلری، پرویز (۱۳٦٦). ***تاریخ زبان فارسی***. ۳ ج. چ ۳. تهران: نشر نو.
- نخاولی، فاخته (۱۳۸۹). «بررسی نمود و انواع مختلف آن و تمایزات نمودی عمده در زبان فارسی». ***نخستین همایش ملی ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای***. بیرجند: انتشارات دانشگاه بیرجند.
- نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۸۹). «افعال معین و نمایش نمود در زبان فارسی». مجلهٔ ***ادب‌پژوهی***. ش ۱٤. صص ۹۳- ۱۱۰.

References:

- Abolghasemi, M. (1996). *The Historical Grammar of Persian Language*. Tehran: SAMT [In Persian].
- Abolhasani Chime, Z. (2004). "An Investigation in Aspectual Verbs in Persian". *Papers from the 6th Conference of Linguistics. Persian and Foreign Languages Faculty, University of Allame Tabatabai, Voll: 1*. Tehran: University of Allame Tabatabai Press [In Persian].
- Bagheri, M. (1996). *Historical Persian Grammar*. Tehran: Samt Publications [In Persian].
- Comrie, B .(1976). *Aspect*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Croft, W. (2003). *Typology and Universals*. 2nd Edition. Cambridge: Cambridge University Press.
- Evans, V. & M. Green (2006). *Cognitive Linguistics, An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Farahvashi, B. (1999). *Karname Ardeshir-e-Babakan*. Tehran:Tehran University Press. [In Persian].
- Golfam, A. (2006). *Principles of Grammar*. Tehran: Samt Publications [In Persian].

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]

- Heine, B. (1997). *Cognitive Foundations of Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Heine, B., U. Claudi & F. Hünnemeyer (1991). *Gramaticalization, A Conceptual Framework*. Chicago: Chicago University Press.
- Kent, R. G. (1953). *Old Persian*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.
- Kolodeznev, V. M. (1999). *Morfologia Russkogo Iazyka: Prakticheskii kurs*. Moskva: Vlados.
- Lehman, C. (1995). *Thoughts on Grammaticalization*. Munich: Lincom Europa.
- Majidi, M. (2009). "The dimensions and functions of aspect in Persian". *Quarterly of Investigation in Persian Language and Literature*. No. 15. Pp: 145-185 [In Persian].
- Mashkur, M. J. (1971). *Grammar of Persian Morphology and Syntax*. Tehran: Shargh Press Institute [In Persian].
- Meshkatodini, M. (2000). *Persian Grammar on the Basis of Transformational Theory. Voll:4*. Mashhad. Ferdowsi University Press [In Persian].
- Mostafavi Gru, H. (2009). "Familiarity with the grammar of Iruni Dialect". *Quarterly of Persian Literature and Language*. No. 39. Pp. 9-30 [In Persian].
- Naghzguy kohan, M. (2010). "Auxiliary verbs and representations of aspect in Persian". *Journal of Adabpazhuhi*. No. 14. Pp. 93-110 [In Persian].
- Nakhaveli, F. (2010). "The Investigation in Different Types of Aspect and Major Aspectual Distinctions in Persian". *Papers from the first National Conference of Literature and Interdisciplinary Studies*. Birjand: Birjand University Press [In Persian].
- Natel Khanlari, P. (1987). *The History of Persian Literature. Voll:3*. Tehran: Now publications [In Persian].
- Rahimian, J. (1995). *Clause Types and other aspects of clause structure in Persian: A study oriented towards comparison with English.* Ph.D. Dissertation. Queensland: The University of Queensland.
- Rezaie, V. & M. Neisani (2014). "Typological Investigation of Auxiliary Verbs in Persian". *The Journal of Language Related Research*. No. 26. Pp. 191-213 [In Persian].
- Taleghani, A. H. (2008). *Modality, Aspect and Negation in Persian*. Philadelphia: John Benjamins Publishing co.
- Vendler, Z (1967). *Linguistics in Philosophy*. New York: Cornell University Press.

[Downloaded from lrr.modares.ac.ir on 2024-04-18]